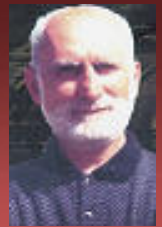




روزانه ها ...



خانه قلم ها پیوندها



گاه روزانه های دیروز ... و امروز

آراد (م) ایل بیگی

آوردن این مطالب نه به معنای تأییدست و نه به انتقاد؛ تنها برای خواندن ست و ...

386 - 3

مصطفی شاعیان: دست کم انتقاد مارکسیستی را نکشیم



۹۸ ◇ دست کم انتقاد مارکسیستی را نکشیم

خلق، و منجمله شیوهی بررسی حزب توده و تئوری حزب کارگری، رهبری خرده بورژوازی، خط مشی اپورتونیستی، یک شیوه و یک تئوری توده ایستی تمام و کمال است. ولو سازمان فداییان تمامی جنبه های پیکارگرانهی خود را تخلیه کند و همگی قوای خود را برای نابودی حزب توده و یا به گفتهی خودشان، بقایای [مهاجر] رهبران حزب توده به کار اندازد، سخن کوتاه: دیری ست مبارزه با حزب توده، از مبارزه با سازمان آن جدا شده است. دیری ست مبارزه با حزب توده، به مبارزه با طرز تفکر توده ایستی، به مبارزه با توده ییزم و به ویژه به مبارزه با شورویزم بدل شده است. و پس، هرگونه طغره از چنین پیکاری و در عرض خود را سرگرم آتش گشایی و تیره با سازمان حزب توده و بلغورات نه ماندهی مهاجر آن، که دیگر بندبند لاشهی قامدش در حال پاشیدگی نهایی است، از یک سو گواهی زندگی در همان فضای توده ایستی است و از سوی دیگر، تیر در تار یکی افکندن و شمشیر به سایه زدن است.

چ - چنین پیدا است که سازمانی چریک های فدایی خلق توجه ندارد که وقتی برای انجام شدن این یا آن امر توضیح داده می شود و غلطی که باعث چنین نشدنی شدند، شمرده می شود، نتیجهی حاصلی منطقی همهی این توضیحات نیز می باستی این باشد که پس، آن امر به وقوع نپیوست. به گفتاری دیگر: موضوع مادی مشخصی که مورد مطالعه است، این است که چرا فلان امر انجام نشد. حال غلطی که موجب شدند تا آن امر انجام نشود، توضیح داده می شود. بسیار خوب! ولی آیا نتیجهی منطقی همهی این توضیحات، تازه این است که آن امر انجام شده بود؟ مسلماً نه! ولی سازمان فداییان درست همین مسئله را، با به مسئله آری، در آورده اند. چگونه؟ نگریسته شود:

چنان که در آغاز همین شماره خوانده شد، سازمان فداییان، نخست حزب تودهی ایران را با حزب کمونیست چین مقایسه می کند و یادآور می شود که چگونه حزب کمونیست چین نیز روزگاری دچار انحرافات اپورتونیستی بود و سپس توانست بر این بیماری خود غلبه کند. و درست در همین جا است که ضمناً توضیح

مصطفی شاعیان ◇ ۹۹

می دهد که اما... اوضاع داخلی و بین المللی ایران فرصت آن را ندهد که حزب [توده]... مورد تصفیه قرار گیرد و... ایدئولوژی ها و خط مشی های خرده بورژوازی [آن] نابود... [شود] و عدهی اصلاح ناپذیری از روشن فکران خرده بورژوازی... که... رهبری آن را در دست داشتند! بیرون ریخته شوند. بسیار خوب! پس، همهی این ها توضیحاتی بود برای اینکه چه غلطی باعث شد که حزب تودهی ایران در همان ایدئولوژی ها و خط مشی های خرده بورژوازی جاودانه زمین گیر شود و هرگز مورد تصفیه قرار نگیرد. و در نتیجه هرگز به حزبی پرولتاری بدل نشود. ولی درست همین نتیجه است که سازمان چریک های فدایی خلق، حتی از مبانی استدلالی خود نمی گیرند و درست وارونهی آن را نتیجه گیری می کنند: تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، حزب توده، حزب طبقه ای کارگر ایران بود. آخر در نارهی چنین طرز استدلالی چه باید گفت؟ پشیده بی، بنا به فلان و فلان علل، چنین و چنان شد، با این وصف، با بستی همین پدیده با همان چیزی که شد، نامید! اگر گفته شود که اینها پریشان گویی است، نه منطقی، ولو منطقی صوری، آیا تصور هانت می رود؟ ای کاش نه! و یا دست کم، ای کاش دشابند!

سریاز

نیمه یکم بهمن ۱۳۵۴

مصطفی شجاعیان > ۱۰۱

مشي حزب توده را اپورتونیستی توصیف کرده. پس، موضع حزب توده را نمی توان «چپ» به مفهوم بلشویکی، انگاشت. بسیار خوب! پس، اگر فداییان، اصطلاح چپ و راست را در این جا به چنین مفهومی به کار نبرده باشند، به نفع چپ. مفاهیم رایجی به کار برده اند که این اصطلاحات پیدا کرده اند. به واسطه گذار چپ و راست، در این جا، به معنی نسبی آن، یعنی در مقایسه میان دو موضع گیری و دو جناح بندی مشخص به کار رفته اند. و این در جناح بندی و دو موضع گیری مشخص در آن بررسی فداییان، طبعاً مربوط است به موضعی که جناح اشعاعیون گرفت و موضعی که حزب حفظ کرد. حال، در مقایسه میان این دو موضع و دو جناح، بایستی با دلایلی قاطعی که از نظر واقعیت حاصل شده باشند، مشخصاً نشان داد که کدامین یک از این دو جناح را باید راست و کدامین یک را باید چپ نامید، ولو همین چپ، در مقایسه بی دیگری با جناح بندی و موضع گیری دیگری. از هر دستانی نیز صد درجه راست تر باشد.

حاصل پرسید نیست که موضع گیری حزب توده، با آن رهبری خرده بورژوا و آن خط مشی اپورتونیستی و آن رفتار دیالکتیک و آن سیاست سازش کارانه - حتی با فرودسلطه - و آن تیرنگ بازی های ماهرانه برای فریب توده های حزبی و آن پشت بازانی حتی به منافع ملی و غیره، کجایش «چپ» بود که فداییان موضع گیری اشعاعیون را در مقایسه با آن به مانند موضعی «راست» ارزیابی کرده اند؟ عناصر اشعاعیون حزب توده ایران، سوانجام هر یک دچار چه سر نوشتی شدند و کارشان به کجاها کشید، رز پوشیدگی نیست. ولی این گونه مسائل چیزی از این واقعیت را تغییر نمی دهد که در مقایسه میان دو موضع مشخص آن زمان حزب، که یکی از سری اشعاعیون بیاز می شد و دیگری از سوی ماندگار یون، کدامیک راست و کدامیک چپ بود. و برای دانستگی به این دو موضع نیز به هیچ زبانشینی و ریاضت معتکله و کشف و شهود عارفانه بی نیاز نیست، هم چنان که از هیچ جناد و دردی نیز کاری ساخته نیست؛ برای دانستگی به این دو موضع، بایستی یک راست به خود بین دو موضع مراجعه کرد. هر رزی و هر حقیقی در کار باشند، در همین جا

مصطفی شجاعیان > ۱۰۲

آن ها که موضع درست را تمیز دادند، در عمل نتوانستند همان موضع را حفظ کنند و آن را تکامل دهند، و بدو از آن، حتی خود به گناهترین لجن ها نیز فرو رفتند، باز این واقعیت بعدی دلیلی بنیادی برای آن نیست که پس، آن موضع مشخصی را عمده تشخیص دادند، غلط تر از موضع حزب توده بود.

چنان که فداییان خود نیز یادآور شده اند، موضع حزب توده، موضعی اپورتونیستی و دنباله روانه و غیره بود. پس، این موضع غلط. حال می ماند موضع اشعاعیون، ولی موضع اشعاعیون، دنباله روانه و مبنی بر منافع ملی و در دفاع از استقلال داخلی حزب تعیین شده بود. آیا این موضع نیز غلط بود؟ مسلماً نه! منتها، می توان گفت که پرچم این موضع صحیح در پنجه های جناحی بود که توان نگاه داری آن و ادامه کاری را داشت. بسیار خوب! پس، این جاست که تازه وظیفه ی آن توده های حزبی و آن انقلابیون برجسته و آن کمونیست های صدیق پیش می آید، وظیفه یی که بر مبنای آن بایستی آن توده های حزبی و پراچسین های فعال انقلاب، از یک سو با گسستن از خط مشی اپورتونیستی و دنباله روانه ی حزب، موضع صحیح اشعاعیون را بگیرند و از سوی دیگر، با به کنار افکندن خود اشعاعیون که از لحاظ منش و کیفیات شخصی شایستگی پیشبرد چنین پرچمی را نداشتند، خود چنین درفشی را افزاشته به پیش برند. حال که آن توده های حزبی و آن پراچسین های فعال انقلاب چنین وظیفه یی را انجام دادند و نه خود حزب و رهبریش، طبعاً جز همان خط مشی اپورتونیستی و دنباله روانه، خط دیگری را پیش گرفت، تازه همه ی آوارها و بغض ها بایستی به سر راست روی اشعاعیون فرو ریزد؟ آیا این است اخلاقی که بتوان به مانند «اخلاق کمونیستی» به آموزش گذاشت؟

خراب کردن همه ی آوارهای کینه و بدگویی پیش ساخته شده به سر اشعاعیون حزب توده و موضع آنها، برای اثبات انقلابی بودن خود، عملی عمیقاً توده ایستی و غلبندگی دوزخه در همان غرقایی است که حزب اپورتونیستی - نوکر توده «ماهرانه» و تیرنگ باز، سازمان داد تا نه تنها توده های حزبی را در همان زمانها تجزیه، بلکه چنان طرز تفکری را در جامعه رسوخ دهد که حتی پس از احتضار مشرف به موت

۴- سازمان های چریک های فدایی خلق، در توجیه اینکه چرا توده های حزبی و عناصر انقلابی برجسته نتوانستند رهبری خرده بورژوازی و خط مشی اپورتونیستی حزب توده ی کارگری را دریابند و در برابر آن صف آری کنند، چنین می نویسند:

ظهور یک اپورتونیست (تبروی مخالف) روشن فکری راست در داخل حزب (دارودسته ی ریزبونیستی خلیل ملکی و شوکاه) و اشعاعیون آن نیز به رهبری (ص ۱۷۵) خرده بورژوازی حزب توده کمک کرد تا توده های حزبی را علیه آن متشکل کنند و ماهرانه و تیرنگ بازانه ماهیت خود را زیر لفافه ی مبارزه با این جناح اپورتونیست، از توده های حزب بیوشانند. (ص ۱۷۶)

امید است این پیش بینی خطایی از آب درآید که سازمان ها و کسانی خواهند کوشید تا مطالبی را که در زیر بیان می شود، به مثابه دست آویزی برای «تتر» و برخورد غیرعلمی و استنجدیه به کار برند. به هر وجه چنین بشود و چه نشود، بی هراس از این گونه ملاحظه کاری ها، بایستی گفت:

الف - چگونه است که فداییان، دست کم، رهبری حزب توده را یک رهبری خرده بورژوازی ارزیابی می کنند و خط مشی حزب را نیز خط مشی بی اپورتونیستی برآورد می کنند و حتی جهت گیری ستیزه جویانه ی رهبری حزب را در برابر اشعاعیون، عمیقاً تیرنگ بازانه وصف می کنند. و تازه اشعاعیون را به مثابه ی اپورتونیست روشن فکری راست، به شمار می آورند؟

گمان نمی رود - زیرا کار زرت می شود - که خواست سازمان فداییان از اصطلاحات راست و چپ، در این جا، موبه مو و یا به طور کلی، منطبق با مفهوم اولیه ی آن باشد. به گفتاری دیگر: حتماً فداییان صحیح ندانسته اند که بگویند خط مشی حزب توده در روزگاران اشعاعیون، خط مشی بی بلشویکی بود و در عوض خط مشی اشعاعیون بلشویکی. زیرا، دست کم، بایستی توجه کرده باشند که بیش تر خط

۱۰۲ > دست کم انتقاد مارکسیستی را نکشیم

است و بایستی از همین جا نیز بیرون کشید. و آنچه از مقایسه ی این دو موضع نمی توان به دست آورد، روی هم رفته این است که اشعاعیون در برابر خط مشی دنباله روانه ی حزب، خط مشی استقلال داخلی حزب را نشان ندادند؟ در برابر تکیه به عاملی خارجی، تکیه به عاملی داخلی، یعنی خلق را قرار دادند؟ در برابر بی پروایی حزب توده نسبت به منافع ملی، توجه به منافع ملی را گذاشتند؟ سخن کوتاه از جز در زمینه ی عملی مسلحانه، روی هم رفته ی آنچه همه کتون پیش تر تیره های انقلابی چپ کتونی جامعه و من جمله سازمان چریک های فدایی خلق، به عنوان موضع گیری های درست در رابطه ی میان درون و بیرون، منافع داخلی و همبستگی با دولت های دوسویانستی، استقلال سازمانی و اطاعت از فرمان قطب های جهانی «کمونیسم»، به مانند اصولی بدیهی و غیر قابل تفکیک و سازش ناپذیر، پذیرفته اند، روی هم رفته همان هایی است که موضع گیری همان روشن فکریان راست، بود^۱ و از لحاظ تاریخی، و دست کم از پس از شهریور بیست، اشعاعیون حزب توده بنیان گذاران این موضع در جناحی از جامعه بودند که جناح چپ شناخته شده اند. حال، اگر سازمان فداییان این ها را باور ندارند، هیچ عیبی ندارد، و بسیار هم خوب! ولی برای رد این ها و چه برای اثبات نظرات خود، برای هر دو، بایستی بر پایه ی فاکت ها و اسناد مشخص تاریخی استدلال کنند. و ضمناً بایستی به یاد داشته باشند که زندگی پسین اشعاعیون و سازمان های شان، چه خوب و چه بد، و در مقایسه با زندگی رهبران حزب توده و سازمان حزبی، چه عالی و چه پست و چه همانند، به هر رو، هیچ کدام این ها مسئله ی موضع گیری مشخص آنها را در آن روزگاران عوض نمی کند. و بررسی کتونی نه به گروه اشخاص می چرخد. و نه به پرونده ی کودکی شان کاری دارد و نه سر نوشت نهایی شان را در دستور گذاشته است. این ها همه جای خود دارند. ولی بررسی کتونی در فضای موضع و سنگرها در حرکت است. سخن این جاست که در مقایسه چه موضعی درست و چه موضعی نادرست بود. حال اگر

۱. نگاه کنید به اعلامیه اشعاعیون از حزب توده.

۱۰۴ ◊ دست کم انتقاد مارکسیستی را نکشیم

سویای سازمان حزبی و خاک سپاری بیولوژیک نمانده رهبران و کورگذنی‌های موبسته به آن نیز همچنان بر جای ماند. تا آنجا که پس از سی سال از گذشتن آن زمان، هنوز هم کسانی پیدا می‌شوند که ادعا می‌کنند حزب توده ایران، حزب طبقه‌ی کارگر بود و موضع انشعابیون در مقایسه با موضع حزب. موضعی راست‌روانه و منحط بود؛ هرچند ظاهراً معترف باشند که رهبری حزب خرد بورژوازی بود و خط مشی آن با مذهب اپورتونیزم و دنبانه‌روی دماغ شده بود.

ب... سازمانی فداییان، دست کم، رهبری حزب توده و پندیده‌ی اپورتونیشی معرفی می‌کنند و در همین حال انشعابیون را نیز به مثابه یک جناح اپورتونیست، [ص ۱۷۶] می‌شناساند، بسیار خوب! ولی پرسیدنی است که در نهاد و منش این دو پندیده‌ی اپورتونیشی چه چیزهایی وجود داشت که امکان همبستگی را به آن‌ها، و یا لاف‌ها، به انشعابیون نمی‌داد؟ آیا برای مثال، خلیل ملکی مثلاً از دکتر یزدی^۱ هم لجز تر بود؟ آیا جز این است که یکی از به انحطاط کشیده‌ترین عناصر انشعابی، همانا جناب انور خامنه‌ی است؟ بسیار خوب! با این وصف، آیا همین گنده‌ترین عناصر را نمی‌توان همانند مثلاً دکتر بهرامی^۲ گرفت؟ پس، چرا همین‌ها نیز قضای حزب را برای خود سالم نیافتند و چاره‌ی جز جدایی ندیدند؟ هرچه نباشد، آیا این هم نیست که روی هم‌رفته‌ی انشعابیون، در آن زمان دارای گرایشات ملکی بودند و منشرشان نیز با نوکری و اطاعت‌پیشگی، آن چنان حوالتی را نداشت که سازمان حزبی و دستگاه رهبری حزب توده داشت؟ پس، بنگر که حزب توده چه منجلازی بود و اعضای خود را به چه لجن‌زاری می‌کشید، که اپورتونیون آن را، تازه نیروهای روشن‌فکری راست و دارودسته‌ی ریزبونیستی خلیل ملکی و شرکا، تشکیل داده

۱- دکتر مرتضی یزدی از اعضای رهبری حزب توده که بعد از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر شد و با تخطی اطلاعاتی خود نزد پلیس شا، باعث دستگیری و کشتار بسیاری از اعضای حزب توده شد. او در کابینه‌ی قوام‌السلطنه به مدت ۷۵ روز از طرف حزب توده وزیر بهداشت بود. (م. ه.)

۲- دکتر بهرامی بعد از فرار رهبری حزب در جریان ترور شاه دیرنگی حزب توده شد. دکتر بهرامی کاری نظیر دکتر یزدی به‌نگام دستگیری کرد. (م. ه.)

۱۰۶ ◊ دست کم انتقاد مارکسیستی را نکشیم

سخت از روشن‌فکران راست انشعابی، نفرتی آگاهانه و مبتنی بر ارزیابی‌های مارکسیستی و جهت‌گیری‌های کمونیستی بود، آن‌گاه لازم می‌آید که نفرتی هزار بار سخت‌تر از آن به سر خود حزب و رهبری آن فرو ریخته شود. و نشد، که به جای خود، تازه همگی خود را تحت رهبری استراتژیکی آن قرار دادند.

یک بار دیگر بایستی از نگرانی خورنده‌ی یاد کرد که اجازه نمی‌دهم بپذیرم که بسا کسان و بسا سازمان‌ها با سنجیدگی تمام باور نخرانند کرد که هیچ‌یک از این مطالب به معنی هواخواهی و ضدبندگی در جناح انشعابیون و یا ادانت به عناصر پاک‌بازی چونان شهید دلیور خسرو روزبه نیست و آنچه گفته شد صرفاً مقایسه‌ی مست میان دو جناح کاملاً مشخص، بی آنکه نشانه‌ی از همبستگی و دل‌بستگی یا هیچ‌یک از آن‌ها باشد. راه درست، نه این و نه آن، هیچ‌کدام نیست، هرچند در رهنمودهای انشعابیون برخی خطوط مثبت، ولی قوام نیامده‌ی یافت شود و هرچند در جناح حزب، نیروهای خلقی و پرتنیسین‌های انقلابی فعال و فرآوانی وجود داشته باشند.

سرمیاز

نیمه‌ی یکم بهمن ۱۳۵۴

مصطفی شجاعیان ◊ ۱۰۵

بودند. تا آنجا که همین موضع ریزبونیست‌ها و دست‌زاستی‌ها، تازه، چپ‌تر از موضع خود حزب بود.

آیا باید نگران آن بود که با برخوردی روزنامه‌ی چین پاسخ داد مگر هر انشعاب راستی، گوا راست‌ترین پندیده‌ی است که از آن انشعاب شده است؟ و چون همواره چنین نیست، پس، به ماست‌هایی قضیه‌ی مشخص که مطرح است پرداخته شود. به هر روز، پیشاپیش گفته می‌شود که هرگونه (اصل، و فرغ) و کلیات، و جزئیاتی، سرانجام بایستی، و صرفاً بایستی به موضوع مشخصی که مطرح است، یعنی به انشعابیون حزب توده و موضع آن‌ها از یک سو، و به گردآندگان و رهبری حزب توده و موضع آن‌ها از سوی دیگر محدود باشد، تا درین محدوده گامی برای روشن‌شدن و شناخت دقیق و با دقیق‌تر موضوع برداشته شود. اینک بحث بر سر هیچ اصول و کلیات مجردی نیست. اینک سخن بر سر مشخصات، سخن بر سر موضع و ماهیت انشعابیون، در مقایسه با موضع و ماهیت رهبری حزب توده‌ی ایران است. همین، و مطلقاً همین!

ب... به یادآور نیست که همان حزبی که تا پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ حزب طبقه‌ی کارگر ایران بود، پس از قیام سی تیر ۱۳۳۱، هرچند مزورانه، به هر روز، حاضر شد که با تمامی نیروها و سازمان‌های جبهه‌ی ملکی، و متجمله با سازمان خلیل ملکی و انور خامنه‌ی جبهه‌ی واحدی تشکیل دهند، ولی آنکه به هیچ‌رو زیر بار لرفشه، به‌ویژه همین جناح انشعابی و در رأس آن خلیل ملکی بود.

درست است؟ بسیار خوب! پس، نگریسته می‌شود که حزب توده و حتا توده‌های حزبی و حتا عناصر صادق و انقلابیون برجسته و کمونیست‌های صدیق و پرتنیسین‌های فعال انقلاب آن نیز حاضر به سازش و همکاری با همان انشعابیون اپورتونیست بودند، ولی آن جناح اپورتونیست انشعابی حاضر نبوده. پس، نگریسته می‌شود که آن نفرت، سختی که سازمان فداییان درباری احساسات توده‌های حزبی، نسبت به انشعابیون یه می‌کند نیز نفرتی ساخته شده از سوی همان رهبری خرد بورژوازی و همان خط مشی اپورتونیستی بود، زیرا اگر آن نفرت

۵- سازمان چریک‌های فدایی خلق، از لیرنگ‌بازی ماهرانه‌ی رهبری خرد بورژوازی

حزب توده، در روند مبارزه با انشعابیون، هم‌چنین بدین سان برده‌ری می‌کند: رهبران (حزب توده) به‌سادگی هرگونه انتقادی از اپورتونیزم و دنبانه‌روی خود را به بهانه‌ی لزوم مبارزه با انشعابیون راست که سخت مورد نفرت توده‌ها بودند، خاموش می‌ساختند و انتقادکنندگان را به هواداری از آنان متهم می‌کردند. و در نتیجه، وحدت پوشالی حزب در زیر استیلا رهبران خرد بورژوا، حفظ شد. [ص ۱۷۶]

الف... پیش از هرچیز دانسته نیست که فداییان از چه عناصر و یا جناح‌های مشخصی در درون حزب یاد می‌کنند که به مشی اپورتونیزم و دنبانه‌روی حزب و رهبران آن، انتقاد می‌کردند؟ تا آنجا که دانسته است، به جز همان انشعابیون راست؛ که از بیرون حزب، به حزب خرد می‌گرفتند و از لحاظ مقایسه، در بسا زمینه‌ها نیز حق با آن‌ها بود. مثلاً در زمینه‌های نفت و مصدق و رزم‌آز و شیره... عناصر اندکی هم در درون حزب بودند که به برخی سیاست‌ها و رفتارهای حزب... در زمینه‌هایی مانند بورژوازی ملکی و مسائل ملکی و جنبش نفت و امثالهم... انتقاد می‌کردند. که سرسلسله‌ی بی باکم دودمان آن‌ها نیز همان، محمود توکلی^۱ بود که فداییان او را نیز به مانند عنصری که متعلقاً عضو سی. آی. ای، یعنی عضو سازمان جاسوسی آمریکا است ارزیابی کرده‌اند. [نگاه شود به دشواری، قدم‌های سنجیده در راه انقلاب] و به هر رو تا آنجا که ما آگاهی داریم، از سوی عناصری چونان شهید

۱- محمود توکلی از تضاد انگلیس و آمریکا مرگفت. توکلی انگلیس را حامی روابط کهنه زمین‌داری و آمریکا را طرفدار سرمایه‌داری وابسته می‌دانست. او با تحلیل‌هایی این‌گونه نگاه‌های مغایر با نگاه سنتی چپ ایرانی داشت. فدایی‌ها به تأسی از بیژن جزی او و اطرافیان نظیر علی اکبر اکبری را مارکسیست آمریکائی خواندند. (م. ه.)

۱۰۸ ◊ دست کم انتقاد مارکسیستی را نکشیم

روزبه و شهید و کبلی^۱ و شهید واران^۲ و شهیدی^۳ دنیوی دیگری که عضویت حزب را داشتند، هیچ گونه انتقاد اصولی و بیجان پندمی انقلابی و ستیزه گزینی در درون حزب انجام نشد و همگی در اطاعت کورکواته، از رهبری خرده بورژوازی حزب و خط مشی اپورتونیستی و دنباله رواتی آن، جاودانه به سر بردند و دم هم نزدند. تا آنجا که، پوچ کردن هرگونه پیشنهاد قهرآمیزی هم که از سوی برخی کسان و به ویژه افسران حزب، برای مقابله ی رژیم یا کودتا شد، باز هم شهیدی همانند روزبه و سیامک^۴ را نه به خوش آورد و نه در ساختمانهای ساروجی، اطاعت کورکواته شان از حزب شکستی افکند. سخن کوتاه همه ی مخالفین و همه ی خرده گیران به حزب، به یکباره همانهایی هستند که هنوز هم به سادگی به نام «خائنین» و «جاسوسان» و «روشن فکران راست» و غیره می خوانند. و همین جا است که پگ بار دیگر می تواند دریافت که چگونه توده ایمن، علی رغم زوای سازمانی حزب توده، همچنان بر افکار و طرز داوری و برخورد بسا کسان و سازمانها، و منجمله سازمان چریک های فدایی خلق پنجه افکنده است.

ب- فرض شود که حزب انتقادکنندگان به هر گونه اپورتونیزم و دنباله روی را به بهانه ی عوداری از شجاعیان می گوید، ولی پرسش این جا است که چرا با پستی انتقادکنندگان از نوس «متمم شدن به عوداری از روشن فکران راست»، «خاموش» شوند و از مبارزه ی اصولی خود دست شویند؟ پس، اپورتونیزم و یا «ابتلا» به بیماری های اپورتونیستی یعنی چه؟ مگر نه این که «خاموشی» از بیم «انها» خود نیز جهوری دیگری از اپورتونیزم، و یا ابتلا به «اپورتونیزم» است؟ آن «انتقادکنندگان» فرضی، که نه رویزونیست، بودند. و نه روشن فکر راست، و نه «عضو سیار» و درست به وارونه ی آن، هم انقلابی بودند و هم کمونیست بودند و هم دانشمند، آنها

۱- از افسران حزب توده که بعد از کودتای ۲۸ مرداد به دست رژیم اعدام شد. (م. ۸)
 ۲- از اعضای حزب توده که بعد از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر شد، زیر شکنجه اطلاعات خود را نداد و کشته شد. شاملو شعر نازلی سخن گفتند و برای او سروده است. (م. ۸)
 ۳- از اعضای سازمان اسیری حزب توده که به دست رژیم کودتا اعدام شد. (م. ۸)

۱۱۰ ◊ دست کم انتقاد مارکسیستی را نکشیم

پرولتاری، منتها، ممتاز از یکدیگر است، تضادهای درون حزبی، تضادی رفیقانه است و با پستی به گونه یی رفیقانه نیز با آن برخورد کرد و در راه حل شان کوشید. تضادهای درون طبقاتی پرولتاریا، تضادهایی ناقهرآمیز و غیرآنتاگونیستی هستند. و پس، برخورد های انتقادی با این تضادها نیز قهرآمیز نیست. تضادهای درون خلق، روی هم رفته غیرآنتاگونیستی است، منتها، بسته به توضیح و نحوه ی مشخص اجتماعی و تاریخی، بسته به ترکیب مشخص خلق در این یا آن شرایط مشخص اجتماعی و تاریخی، ممکن است به تضادهایی قهرآمیز و دشمنانه، در این یا آن زمینه و با این یا آن جناح و تحت این یا آن شرایط جدید، بدل شوند، و به هر رو، سلاح انتقاد نیز بسته به مشخصه ی این تضاد و سیر آن، حالات و حتی کیفیات گوناگون می گیرد. تضادهای میان حزب و پرولتاریا و خلق با دشمنان خوبی و سینه به سینه شان، تضادی خصمانه و آنتاگونیستی است. و پس، کیفیت انتقاد نیز عرض می شود.

برای پیش گیری از تغییر بحث و پیوند نوری آن با بررسی کنونی، و یا توجه به روند و مشخصات این بررسی، موضوع بدین سان خلاصه می شود: یا انتقاد مبتنی بر چشم داشت برای تصحیح انتقادشونده و آموزش از خطاهای انجام شده برای جبهه ی وسیع خلق است، در این صورت انتقاد حالت و خصیصه ی ویژه ی خود دارد؛ و یا انتقاد مبتنی بر هیچ توقعی برای تصحیح طرف مورد انتقاد نیست، در این صورت طبیعی است که انتقاد به سوی دشمنان خلق، موجه است و طبیعتاً حالت و خصیصه ی انتقاد نیز فرق می کند. آنگاه که انتقاد موجه دشمنان خلق است، انتقاد حائلی خصمانه دارد و بندهتت ارتکاب آن با رسواگری قوام آمده است. در این حالت فقط کسی انتظار دارد که دشمن خود را به گونه یی ریشه یی از انتقاد له وارد پاکیزه کند، که به منتها الیه سفاهت آویج گرفته باشد. در این جا، «سلاح نقد» چونان چیزی از نقد سلاح، عمل می کند. لیکن دربارت نقد و دوستان، قضیه فرق می کند. در حزب پرولتاری، سلاح نقد، چیزی از نقد سلاح نیست، درون پرولتاریا نیز سلاح نقد، به منابه چیزی از نقد سلاح به کار نمی رود. و در تضادهای درون خلق نیز، روی هم رفته،

مصطفی شجاعیان ◊ ۱۰۹

چرا از دهشت «متمم شدن به عوداری از شجاعیان» خاموش شدند و هیچ انتقادی نکردند. و بدین سان به «انتقادکنندگانی» که هرگز انتقادی نکردند، بدل شدند؟ راستی را که انتقادکنندگان خاموش هم از آن حرفها است!

به هر رو، اگر قرار باشد به عناصر و کوشندگانی از آن روزگاران، پیش ترین و حنا شدیدترین انتقادات را وارد دست، آنها، همین عناصر صادقی هستند که با صداقت تمام در راه خلق زحمتکش ما مبارزه می کردند، همین انقلابیون برجسته و کمونیست های صدفی هستند که پراتیسین های فعال انقلاب بودند، (ص ۱۶) ولی مرکز هیچ برخورد انتقادی اصولی و بیگبری با حزب و رهبری نداشتند و افزون بر آن، تازه خود را «تحت رهبری استراتژیک حزب توده» قرار دادند (ص ۱۶) داده بودند و بدین سان همه ی استعداد و صداقت و برجستگی انقلابی و خصیصه ی کمونیستی و کوشندگی انقلابی خود را به خدمت خط مشی یی اپورتونیستی و دنباله رواته و غیره درآوردند. و سازمان فداییان، به تنها کسانی که حتا یک ذره انتقاد نمی کند و مطلقاً با تأیید و ستایش با آن ها رویه رو می شود، درست همین ها است. فداییان در انتقاد از این پراتیسین های فعال و صدفی انقلاب که خود را «تحت رهبری استراتژیک حزب اپورتونیستی» نوکر توده قرار دادند، لب از تب نمی گشایند. و آیا چنین شیوه ی برخوردی، شیوه ی برخوردی مارکسیستی است؟

ب- انتقاد بخشی از ابزار حلی تضادهای اجتماعی است. و پس، بسته به ماهیت تضادها، خصیصه ی انتقاد نیز تغییر می کند. در تضادهای درون سازمانی، انتقاد حائلی دارد و در تضادهای درون طبقاتی، حائلی دیگر، در تضادهای درون خلق خصیصه ی انتقاد به نوعی است و در تضاد میان خلق و دشمنان خلق، خصیصه ی انتقاد نوعی دیگر می شود. زیرا هر یک از این تضادها، خود با یکدیگر متفاوت اند و به ناچار شیوه های حل شان نیز تفاوت دارند و در نتیجه حالت و خصیصه ی برخورد انتقادی با آنها نیز تغییر می کند.

مادام که تضادهای درون حزبی طبه ی کارگو، گوناگون تضاد طبقاتی و رخنه ی عناصر ضد انقلاب در حزب نیست، و صرفاً گوا، جناح بندی ها و یا طرز تفکرات

مصطفی شجاعیان ◊ ۱۱۱

سلاح نقد، چونان بخشی از نقد سلاح نیست، در همگی این موارد، انتقاد برای رهایی از انتقاد است، انتقاد برای آموزش است، انتقاد برای تصحیح است، انتقاد برای زهنمایی و زهنمایی متقابل است.

شکی نیست که در سنتز خلق و دشمنان خلق، در سنتز انقلاب و ضدانقلاب، هر دو، وجوه دوگانه ی یک مجموعه اند و هیچ یک بی دیگری مفهوم نیست. با این همه، هر دو در کنار هم قابل تمیزند و هر کدام موجودیت خود را دارند.

هر چند میان انتقاد درون خلقی با انتقاد به دشمنان خلق تفاوت کیفی وجود دارد؛ لیکن معنی انتقاد دوستانه و به ویژه رفیقانه به هیچ رو به معنی ممانعت و دستگیری و ماست مالی که نیست، به جای خود، به معنی انتقاد یا صریح ترین نهجه، نقد یا بیش ترین قاطعیت، انتقاد به ریشه یی ترین شکل... نیز هست. و در حقیقت، سلاح نقد، یا همه ی برندگی و همه ی آتش انتقادش، ولی بی آنکه با نقد سلاح دوشادوش شود، یک راست متوجه درون خلق، درون پرولتاریا و درون حزب کارگری است، ولی همین نقد، آنگاه که متوجه دشمنان خلق می شود، دیگر تنها و بسیط نیست، در این جا انتقاد مرکب است: ترکیبی از سلاح نقد، با نقد سلاح! در این جا سلاح نقد، دیگر نه حالت و نه جهت و نه هدف پیشین، هیچ کدام را ندارد. در این جا سلاح نقد حالت خصمانه، جهت رسوا گزانه، و هدف انهدامی دارد.

سخن کوتاه: سکه همه ی راز کار در همین جا است - انتقاد رفیقانه و دوستانه، اصولی تر و واجب تر از انتقاد به دشمنان خلق است. و هرگونه سهل انگاری و چشم پوشی و ماست مالی انتقاد دوستان و به ویژه نقد، هر چه هست، عملی کمونیستی نیست و هر چه نیست عملی متحط است.

انتقاد و انتقاد از خود درون سازمانی و درون اتزاسیونالیستی و درون تاریخی جنبش کمونیستی، واجب ترین و حیاتی ترین بخش انتقاد است. هر انتقاد دیگری نسبت به این انتقاد درجه بندی می شود، تا آنجا که قطب دیگر این طیف طولانی را انتقاد رسوا گزانه و مسلح تشکیل می دهد که خاص دشمنان رودر روی انقلاب است. و این، درست همان وطنی است که سازمان چریک های فدایی خلق، حتا از

۱۱۲ دست کم انتقاد مارکسیستی را نکشیم

حاشیه‌اش نیز نگذشته است. گذشته است؟

اگر اشعاریون حتی در مقایسه با حزب توده روشن فکران راست بودند، پس هر رفتاری که کردند درست منطق یا ارزش‌ها و حرکاتشان بود. اگر «رهبان» حزب توده، دنباله‌روی کردند و مشی بی‌اپورتونیستی پیش گرفتند و از اسلحه‌ی پنهان و هوچی‌گری استفاده کردند و غیره این‌ها نیز ارزش‌ها و منش ذاتی‌شان را بروز دادند. آنچه باقی می‌ماند، توده‌های «حزبی» و آن «عناصر مؤمن و صادقی» [ص ۷۶] است که نه چندان رهبان حزب اپورتونیست دنباله‌رو بودند و نه هم‌چون اشعاریون، رویزبونیست راست، و در عوض، با صداقت تمام در راه‌هایی خلقی زحمت‌کش ما مبارزه می‌کردند... و انقلابیون برجسته و کمونیست‌های صدیق... و پراتسین‌های فعال انقلاب [ص ۶] بودند. انتقاد اصولی و آموزنده و راه‌یابی‌بخش، انتقاد اصلی به این‌ها وارد است که اولاً چرا به سرشت اپورتونیستی حزب و گروه خرده‌بورژوازی رهبری آن پی نبردند؟ و به فرض محال که پی نبردند، پس، چرا حتماً هر کار دیگری را به زمین نگذاشتند تا این باز اصلی را به سامان برسانند؟ و نه تنها هیچ‌یک از این‌ها را نکردند، تازه خود را «تحت رهبری استراتژیکی حزب توده» [ص ۶] اپورتونیست دنباله‌رو نیز قرار دادند، و بی‌الملکی کم‌وکاست.

اگر ملکی راست‌رو، ولی دنباله‌رو نبود، دست کم در همین حد که دنباله‌رو نبود، درفش مخالفت با دنباله‌روی را بلند کرده، ولو پس از آن، همین درفش را به گنبد دیگر آغشته کرده باشد.

پرسش اصلی، و هم جای انتقاد اصلی، ولی رقیقانه، و در عین حال صریح و بزا، آن‌جاست که چرا انقلابیون برجسته و کمونیست‌های صدیق و پراتسین‌های فعال انقلاب، خود را تحت رهبری استراتژیکی حزبی قرار دادند که رهبری آن قبضه‌ی خرده‌بورژوازی و خط مشی آن صرفاً تحرافات اپورتونیستی و دنباله‌روی و غیره بود؟ به چه کسی باید انتقاد کرد؟ به کمونیست‌هایی که افزاین دست اپورتونیست‌ها شدند؟ یا به راست‌روانی که از دنباله‌روی گریختند؟ یا به اپورتونیست‌هایی که چون دیدند هوا پس است، از کشور گریختند؟ [ص ۷۷] یا به خرده‌بورژوازی‌هایی که

۱۱۳ دست کم انتقاد مارکسیستی را نکشیم

صورت زیر صف‌بندی می‌کنند:

مسئله اول - اختلاف چین و شوروی. [ص ۸۲]

مسئله دوم - شکل سازمان انقلابی. [ص ۸۷]

به نظر فداییان مسئله‌ی اختلاف چین و شوروی، که البته از لحاظ جنبش جهانی کمونیستی، این مسئله خود جزئی بسیار ناچیز از مسئله‌ی عمده‌ی رهبان‌پروری و ره‌گشایی، برای غنای ایدئولوژی پرولتاری و رسیدن به کمونیسم است و هرگونه محدود کردن بحث به «چین و شوروی»، چه آگاهانه و چه ناآگاهانه، به هر رو، حرکتی تحرافی و دنباله‌روانه است - باری، به نظر فداییان مسئله‌ی اختلاف چین و شوروی، اساساً مربوط به عمده‌ترین گرفتاری و در واقع سرگرمی سازمان‌های سیاسی روشن‌فکری خارج از کشور است. [ص ۸۳]

و با این وصف، سازمان فداییان وظیفه‌ی خود می‌داند که، در رابطه با بقایای رهبان حزب توده و سازمان‌های مشابه، بحث روی، [ص ۸۲] این مسئله نیز هم «لازم» و هم «اساسی» است. [ص ۸۲] و پس نخست به بحث «لازم» و «اساسی» بر روی «مسئله‌ی اول»، یعنی، اختلاف چین و شوروی می‌پردازد. برای این منظور، سازمان فداییان در وحله اول فهرستی از نظرات رویزبونیسم جدید ارائه می‌دهد و بدین‌سان:

رویزبونیسم جدید نظرات نادرستی مانند گذار مسائل‌آمیز، صلح اجتماعی، سازش اپورتونیستی [ص ۸۲] با امپریالیسم در مسئله‌ی جنگ و صلح و غارت مستعمرات، عدم لزوم ادامه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی در جامعه‌ی سوسیالیستی، بندوبست با محافل مرتجع و غیره را تبلیغ می‌کند و خود به آن عمل می‌نماید. [ص ۸۳]

پس از اعلام چنین فهرستی از نظرات نادرست رویزبونیسم جدید، آنگاه فداییان می‌کوشند تا موضوع خود را در برابر این نظرات نادرست، مشخصاً روشن کنند و بری همین منظور است که بلافاصله می‌نویسند:

در میان این نظرات، چون دو نظریه‌ی نخست، یعنی نظریه‌ی گذار

مصطفی شاعیان ◇ ۱۱۳

چون به آوردگان «نیرو و باروری با دلمس» [ص ۷۶] رسیدند، یا سخت و غول‌پوش تسلیم شدند و خدمت‌گزاران او را برگزیدند؟ [ص ۷۷] یا به حزبی که «وحدتش پوشدلی» [ص ۷۶] بود و در روز سرنوشت، به‌ناچار این «وحدت» پرشالی از هم گسیخت؟ [ص ۷۶]

اگر سخن بر سر انتقاد باشد، آنگاه به هیچ‌کس جز کمونیست‌ها و انقلابیون و پراتسین‌های انقلابی برجسته‌یی که به نقش باز جهانی اپورتونیست - نوکرن درآیند، انتقادی وارد نیست و دیگران فقط ذات خود را بروز دادند، همین! ولی متأسفانه این گونه برخورد کردن با مسائل، به‌ویژه از زمانی که شورویزم طرز تفکر غالب بر جنبش جهانی چپ شده است، از رده، افتاده و دیگر رسم نیست، و پنهان پنهان مسئله‌ی گردن‌انداختن خود، گریز از انتقاد خود، فراموشی اصلی مارکسیستی انتقاد و انتقاد از خود، و در عوض، فروریختن آوار همه‌ی انتقادات و خطاها و گزپویی‌ها بر سر و روی دیگران و اوضاع و احوال داخلی و خارجی، رسم شده است.

و آیا درست نیست که سازمان چریک‌های فدایی خلق نیز با مزاجی پذیرا، در همین فضای مرسوم شورویستی نفس می‌کند؟ بی‌گش چپین نبود و دست کم، زین پس چنین نباشد!

نباید نیافرود که متأسفانه به تجربه‌ی رنده دالسته شده است که هرگونه سرپیچی از اصول شورویزم که رسم غالب است و هرگونه هرستگی با اصول مسلم مارکسیسم که دیری است شورویزم آن را در کتاب‌خانه‌ها به خاک سپرده است، به‌ناچار، چنین تصویری را ایجاد می‌کند که فرض اعانت به کمونیسم و غلبیدن به دودگانه «دشمنان پرولتاریا» است. با این همه هرچند تأسفبار است، ولی قادر نیست آن‌ها را که تخلفند تسلیم الحرفی شورویزم شوند و بخوانند بر پایه‌ی ارزش‌های دقیق کمونیستی رفتار کنند. از پیشرفت باز دارد.

سازمان چریک‌های فدایی خلق، انتقادات حزب توده را به فداییان، شامل دو نقد می‌داند که: «اتفاقاً» مسائل اساسی است. [ص ۸۲] و سپس این دو نقد را به

مصطفی شاعیان ◇ ۱۱۵

مسائل‌آمیز، و نظریه‌ی صلح اجتماعی، با مبارزه‌ی ما ارتباط مستقیم دارد، ناچاریم درباره‌ی آن‌ها به‌طور روشن و دقیق موضع‌گیری کنیم. اما سایر مسائل را چون در حال حاضر با وظیفه‌ی تاریخی مشخص ما، مستقیماً ارتباط پیدا نمی‌کند، می‌توانیم فعلاً حل نشده اعلام کنیم و به خاطر منافع جنبش انقلابی وطنمان به‌طور اعم و جنبش کمونیستی ایران به‌طور اخص، بپذیریم که در درون جنبش، عجالتاً نظرات مختلفی درباره‌ی آن‌ها وجود داشته باشد، بدون این‌که تعیین کنیم این وضع تا کی [ص ۸۳] عمنی و مقدر است. [ص ۸۴]

الف - چنان‌که از مضمون آن‌چه تاکنون نقل شد، برمی‌آید، فداییان فعلاً در مسئله‌ی اختلاف چین و شوروی به مضامین ایدئولوژی آن، که چه طریق در گذار خود راست‌گرا در هم باشند و چه نباشند، به هر رو، از لحاظ نظری طرح می‌کنند - توجه دارد و نه محتوایی نیرنگ‌بارانه‌ی سیاسی آن! لیکن شکفتن این‌جا است، که با این وصف، فداییان فقط بخشی از این مسائل ایدئولوژیک را در «ارتباط مستقیم» با «ما» یعنی «جنبش انقلابی وطنمان به‌طور اعم و جنبش کمونیستی ایران به‌طور اخص»، می‌بیند و دیگر بخش‌های آن را به مانند بخش‌هایی که با وظیفه‌ی تاریخی مشخص ما در حال حاضر مستقیماً ارتباط پیدا نمی‌کنند، به ارزیابی نمی‌گیرند و به‌ویژه منت آن را به سر «منافع جنبش» نیز می‌گذارند و می‌پذیرند که در درون جنبش، عجالتاً نظرات مختلفی در زمینه‌های دیگر تئوری‌های رویزبونیسم جدید، وجود داشته باشد.

آیا جای پرسش ندارد که پس، قرار از مبارزه‌ی ایدئولوژیک، خود را به چه صورتی به نمایش می‌گذارد؟ آیا بایستی توضیح داد که چنین شیوه‌ی، بدون یک سر سوزن کم و زیاد، همان در رفتن از زیر آفتاب نیرو ایدئولوژیک است؟ و آیا بایستی برای «کمونیست‌ها» فداییان در قدم‌های سنجیده‌ی خود، خود را، «کمونیست» نامیدند؟ همه دلیل آورد که شانه خالی کردن از زیر بار پیکار ایدئولوژیک، عملی کمونیستی نیست و رفتاری لیبرالیستی است؟ شاید پاسخ همه‌ی این‌ها در ایمان و

مکان کنونی ما، بازی باشد، معجزه با فرض این که پاسخ نه است، به خود همین سوالات اکتفا می شود.

ب - هر چند قانون زخم همین درک نازدست از مفهوم مارکسیستی مبارزتی ایدئولوژیک می باشد. لیکن چرک و خونی که از آن جاری است، این است که نیک در یافته شود که فداییان چه مسائلی را از زدهی مسائلی ایدئولوژیک می که با منافع جنبش انقلابی و جنبش کمونیستی ایران ارتباط مستقیمی ندارند، خارج می کنند. به نظر سازمان فداییان، سازش اپورتونیستی با امپریالیزم در مسئله جنگ و صلح و غارت مستعمرات ارتباط مستقیم با وظیفه تاریخی مشخص ما در حال حاضر پیدا نمی کند. و یا بندوبست با مخالف مرتجع و غیره که توسط شوری و چین و هم مانند ایشان در سراسر جهان به نمایش گذاشته شده است و دیری است که «سیاست» کشورهای سوسیالیستی را شایسته ارزی کرده است، با منافع جنبش انقلابی و کمونیستی ایران، یا اصول ایدئولوژیک طبقه کارگر، یا منافع سوسیالیستی، و غیره، ارتباط مستقیمی ندارد. پس چه چیز با منافع جنبش انقلابی و کمونیستی ایران، یا اصول مرام پروتزی، یا ارزش های کمونیستی، و با وهنمودهای مارکسیستی در ارتباط مستقیم است؟ «غارت مستعمرات» یا «ما» ارتباط مستقیمی ندارد! پس یا چه کسی دارد؟ «سازش اپورتونیستی» یک راست به ما مرتبط نمی شود پس چه چیز می شود؟ «بند و بست» یا ضد انقلاب، در اینجا و آن جای جهان، در رابطه مستقیم با ما نیست! پس چه چیز هست؟

راستی را که فداییان سنگ تمام گذاشته اند! آیا تئوری های چریک های فدایی خلق که در «قدم های سنجیده» به آن سخت فخر شده است، همین ها است؟

از همین جدا است که می توان لقب تازه ای به آن گنجینهی داور و شوریک زد که بر بنیاد آن سازمان فداییان، ضمن این که خط مشی حزب بوده را اپورتونیستی ارزیابی می کرد و ضمن این که رهبری حزب را خرد بورژوا به شمار می آورد، معجزه حزب را حزب طبقه کارگر می نامید. آخر، سازش اپورتونیستی و «غارت مستعمرات» بندوبست، و غیره، هیچ کدام با ارزش های که فداییان پای پیرو آند،

ارتباط مستقیمی پیدا نمی کنند.

ب - به فرض این که توجه دلسوزانهی فداییان به خاطر منافع جنبش انقلابی وطن مان به طور عام و جنبش کمونیستی ایران به طور خاص، جدی گرفته شود، تازه از وسعت نظری کمونیستی سخت نهی و در عرض از تنگ نظری منی، سخت کند است.

از لحاظ طبقه کارگر، مسئلهی جنبش انقلابی وطنی، جزئی از جنبش کمونیستی وطنی است؛ و نازه مسئلهی جنبش کمونیستی وطنی نیز به مانند جزئی از جنبش کمونیستی جهانی، ارزیابی می شود. و پس، فدا کردن منافع جهانی جنبش کمونیستی در راه منافع وطنی جنبش کمونیستی، اگر ناگاهانه باشد، نزه گو! انحراف و خطایی خود بخودی است، و فدا کردن منافع جهانی پرولتاریا در راه جنبش انقلابی وطنی، ولو ناگاهانه نیز باشد، باز هم یک انحراف و خطایی خود بخودی ساده نیست، دست که گو! ابتدای هولناک به تنگ نظری ملی. و زندگی متعلق در فضای ایدئولوژیک سرمایه داری ملی است، و گذشته از همه این ها، تازه پرسید نیست که آخر فداییان چه سدی برای منافع انقلابی و کمونیستی وطن مان که چیزی جز یک وطن مستعمره نیست، کشف کرده اند که سازش اپورتونیستی برای غارت مستعمرات و منجمله ایران مستعمره را در ارتباط مستقیم با «ما» ندیده اند؟ و یا چه منافعی برای «ما» دارد که در برابر بندوبست با نیروهای حاکم «مرجع» «وطن مان» سکوت کنیم؟

ت - و تازه پس از همه این ها، بهتر است به جای گفتارها به کردارها نگریسته شود: آیا به راستی فداییان هرگونه بحث و اظهار نظر در پیرامون سازش اپورتونیستی با امپریالیزم و غارت مستعمرات، و بندوبست با مخالف مرتجع و غیره با «عجالت» آرد می دهند و بر آنند که بهتر است فعلاً نظرات مختلفی که وجود دارد، همچنان اعلام شوند، بی آنکه برخورد کینه زانه بی با آنها شود، تا زمان مناسب برسند که بتوان آنها را جمع بندی و تکلیف نهایی را تعیین کرد؟ راستی چیست؟ راستی این است که فداییان صرفاً اظهار نظرهایی را در زمینه سازش اپورتونیستی

118 ◊ دست کم انتقاد مارکسیستی را نکشیم

و غارت مستعمرات و بندوبست با مخالف مرتجع و غیره، به خاطر منافع جنبش انقلابی و کمونیستی ایران می پذیرند و دربارهی آن سکوت می کنند. که مبتنی بر تأیید این شیوه ها باشد و هرگونه موضع گیری و اظهار نظری در جهت مخالف آرد را به عنوان «دشمنی با پیروزی های پرولتاریا» و به عنوان «کینه به پرولتاریا» و غیره، به یاد بیتان و افترا می گیرند. آیا به سندی گویا تر از «قدم های سنجیده»، فداییان احتیاج است؟ فداییان که حاضرند در راه منافع جنبش انقلابی و کمونیستی ایران، در برابر سازش اپورتونیستی و غارت مستعمرات و بندوبست با مخالف ارتجاعی لب از هم نگشایند و مسئله را از لحاظ کمونیزم «حل نشده» اعلام دارند، طبعاً نمی توانند انتقاد و برخورد شوریک و روشن و قاطع با چنین رفتارها و توجیهات شوریک آن را، البته باز هم به خاطر منافع جنبش انقلابی و کمونیستی وطن مان، با هزاران هزار افترا و با بیعتن مطلق پاسخ نگیرند.

سرتقی

نیمه اول بهمن ۱۳۵۴